



خطابه‌ی جان ارنست استاین‌بک

به هنگام دریافت جایزه‌ی نوبل

از فرهنگستان سوئد سپاسگزارم که کارم را شایسته‌ی این افتخار عظیم دانست .

یاحتمل این شك در دل من باشد که بیش از سایر مردان ادب که گرامی و محترم‌شان می‌دارم شایسته‌ی جایزه‌ی نوبل باشم - اما جای پرش از آن شادی و غروری نیست که این جایزه را خود بدست می‌آورم .

برای دریافت‌کننده‌ی این جایزه مرسوم است نظریه‌ی ادبی یا شخصی‌اش را درباره‌ی طبیعت و جهت ادبیات عرضه بدارد . با این وجود ، در این فرصت خاص گمان می‌کنم پسندیده باشد که به‌وظایف و مسؤولیت‌های سنگین سازندگان ادبیات بپردازم . اعتبار جایزه‌ی نوبل چنین است و من از این جایگاه که ایستاده‌ام به‌پیش رانده می‌شوم ، نه اینکه زین پس چون موشی سپاسگزار و پوش خواه بنالم ، بل که همچون شیری از غرور حرفه‌ام و آن مردان بزرگ و نیک که این حرفه را در طول اعصار آزموده‌اند ، می‌غرم .

ادبیات نه رواج یافته‌ی جامعه‌ی پریده رنگ ناتوان از هرسو رانده‌ی روحانیت است که دعاهاشان را در کلیساهای تهی سر می‌دادند و نیز نه بازیچه‌ایست برای آن برگزیدگان عزلت نشین ، گدایان شاخ مقوایی بی‌رمق .

ادبیات را قدمتی است چون کلام ، زاده‌ی نیاز آدمی است به آن و جز به آن سبب که این نیاز فرونی گیرد ، دیگر گون نمی‌شود . شاعران دوره‌ی جاهلیت * رامشگران ** و نویسندگان دور و جدا از هم نیستند . از همان ابتدا ، حرفه‌شان ، وظایفشان و مسؤولیت‌هایشان را بنی‌نوع آدمی مقرر داشته است .

بشریت زمان اغتشاش ملال‌آور و پریشانی را در پشت سر داشته است . سلف بزرگ من ، ویلیام فوکنر ، در اینجا که سخن می‌راند ، به آن همچون مصیبت ترسی جهانی اشاره کرد که چندان دیر پاییده است که دیگر از مشکلات روح آدمی سخنی در میان نیست ، و این که تنها دل آدمی در نبرد با زندگی است که شایسته‌ی نوشتن می‌نماید .

فوکنر ، بیش از بسیاری از آدم‌ها ، از نیروی آدمی و نیز ناتوانیش آگاه بود . او می‌دانست که درک و از میان بردن ترس ، بزرگترین بخش از دلیل وجود نویسنده است . این تازه نیست . رسالت قدیم نویسنده تغییری نیافته است . او عهددار نمودن بسیاری از خطاهای غم‌افزا و شکست‌های ماست ، عهددار روشنی بخشیدن به رؤیای تیره و هونناک ما در راه ترقی است .

ازین گذشته ، نویسنده نماینده‌ی تبیین و تمجید استعداد مسلم آدمی به خاطر بزرگی دل و روح است — به خاطر شهامت در شکست — به خاطر دلاوری ، عاطفه و عشق . در نبرد بی‌پایان علیه سستی و نومیدی ، اینهاست پرچم‌های گردهم آورنده‌ی امید و رقابت .

مسلم می‌دانم نویسنده‌ای که پرشور به استعداد کمال آدمی مؤمن نباشد ، او را اختصاصی و عضویتی در ادبیات نیست . این ترس جهانی حاضر نتیجه‌ی تزلزل پیشین در دانش ، و مهارت عوامل خطرناک در دنیای طبیعی ماست . این راست است که دیگر مراحل دانستن هنوز با این قدم بزرگ فراچنگ ما نیامده‌اند ، اما دلیلی برای این استنباط نیست که نتوان یا نشود همانسان به آنها نزدیک شد . در واقع بخشی از مسؤولیت نویسنده بای فشردن در تحقق این مهم است .

* معادل نارسایی است برای Skalds که شعرای قدیم اسکاندیناوند ، خاصه متعلقان دوره‌ی «وایکینگ» .
** و نیز . معادل Bards که شعرای قدیم قوم سلت بودند و شعرهایشان را همراه با جنگ می‌خواندند .

با وجود تاریخ طولانی و پرافتخار ایستادگی محکم بشریت در مقابل دشمنان طبیعی ، با وجود شکست و انقراض گاه به گاه ، جبون و ابله خواهیم بود اگر در آستانه‌ی بزرگترین پیروزی بالقوه‌مان ، میدان‌را ترك كنيم .

زندگی آلفرد نوبل را می‌خواندم ، طبیعی‌ست دیگر ؛ مردی که به روایت کتاب‌ها ، منزوی و دانا بود . او بود که از بندگشودن نیروهای منفجرکننده‌را به انجام رساند، نیروهایی که این استعداد را دارند که خلاق خیر باشند یا شرویرانگر، اما بی‌انتخاب ، و نه سردر فرمان آگاهی و عدالت .

نوبل ناظر وحشیگری‌ها و نابجا بکار بردن‌های پلیدی از کشف خویش بود . یحتمل حتی نتیجه غایی تحقیق خویش را پیش‌بینی کرده بود - تقرب به تخریب آجل - ویرانی مطلق . برخی را این اعتقاد است که او یکره دل از امید برکند ، اما من این را باور نمی‌دارم . فکر می‌کنم او در تلاش کشف يك عهبار بود ، يك دریچه‌ی اطمینان . و گمان من بر اینست که او سرانجام اینرا در مغز انسان و روح او یافت . برای من ، این اندیشه به وضوح در طبقه‌بندی‌های این جوایز آشکار است . این جوایز به خاطر غنی ساختن و ادانگی دانش درباره‌ی انسان و دنیای او ، اهداء می‌شود - به خاطر ادراك و ارتباط ، که از وظایف ادبیات است . و نیز این جوایز ، برتر از هر چیز دیگر ، به خاطر نمایش استعداد آدمی در راه صلح اهداء می‌شود .

در کمتر از پنجاه سال که از مرگ او می‌گذرد ، دروازه‌ی طبیعت بر ما گشوده است و بار سهمگین انتخاب به ما عرضه شده است . ما بسیاری از قدرت‌هایی را که روزگاری به پروردگار نسبت داده می‌شد ، به چنگ آورده‌ایم . بی‌مناک و بی‌تدارک خدایی برزندگی و مرگ تمامی جهان و جهانیان را کسب کرده‌ایم .

خطر و افتخار و انتخاب سرانجام با بشر است . آزمایش کمال او در دستیاب است . اینک که نیروی ایزدوار به چنگ آورده‌ایم باید در جستجوی مسئولیت و خردی در خود باشیم که روزگاری دعا می‌کردیم خداوندی از آن بهره‌مند بوده باشد . انسان خود بزرگترین خطر و نیز تنها امید ما شده است . از این‌رو امروز می‌توان سخنان آن حواری ، یوحنا مقدس را چنین تاویل کرد :

در پایان کلام است ، و کلام انسان است ... و کلام با

انسان‌هاست .

ترجمه‌ی سیروس طاهباز